نگاه

ادبیات متعهد

شرق: فلسفه و ادبیات آلمان سنتی پربار و باشکوه دارد تا جایی که پس از قدرت‌گرفتن هیتلر در جامعه آلمان بسیاری این پرسش را مطرح کردند که چگونه از جامعه‌ای با چنین سنت فکری‌ای، نازیسم می‌تواند بیرون بیاید. اما موضع‌گیری‌های سیاست‌مداران آلمانی در ماه‌های اخیر و حمایت قاطعانه آنها از اسرائیل بار دیگر این مسئله را مطرح می‌کند که ظاهرا آنها از برآمدن فاشیسم درس نگرفته‌اند.

آلمان در دوره معاصر جنبش‌های اجتماعی و دانشجویی قدرتمندی داشته و به‌خصوص در دهه‌های شصت و هفتاد جنبش دانشجویی این کشور فضای سیاسی آن را متأثر کرده بودند. ورود شماری از دانشجویان ناراضی آلمان به ساختار دولت آن کشور در دهه ۱۹۸۰ از مهم‌ترین تحولات اروپا در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم به شمار می‌رفت. سابینه فون دیرکه در کتابی با عنوان «مبارزه علیه وضع موجود» که با ترجمه محمد قائد در نشر نو منتشر شده، بر ریشه‌ها و ساختار فرهنگ مخالف وضع موجود در سه دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ در آلمان تمرکز کرده است. نویسنده کتاب، سابینه فون دیرکه، استادیار زبان و فرهنگ آلمانی در دانشگاه پیسورگ آمریکاست و در این کتاب به جنبش‌های اجتماعی این دوران از آلمان پرداخته است.

درحالی‌که اغلب به نظر می‌رسد آلمان پس از جنگ دوم جهانی از دموکراسی باثبات و فرهنگی یکدست و عاری از تضاد برخوردار بوده، اما در این کتاب بخش‌های دیگری از واقعیت به نمایش درآمده است. از اوایل دهه ۱۹۵۰ آلمان شاهد اعتراض‌هایی سیاسی حول موضوع تسلیحات بود و یک دهه پس از آن، جنبش دانشجویی در خیزشی گسترده تصویر فرهنگ یکدست و جامعه عاری از تضاد را به چالش کشید: «جنبش دانشجویی آغازگر جدی فرهنگ مخالفت با وضع موجود در آلمان بود و طی سال‌ها به نیروی سیاسی بااهمیتی تبدیل شد». در اواخر دهه ۶۰ میلادی گروهی از جوانان آلمان غربی در اعتراض به وضع موجود به این نتیجه رسیدند که انتقادکردن دیگر کافی است و باید کاری کرد تا نظم مستقر را دگرگون کنند. این اتفاق بحرانی بزرگ برای نظم موجود پدید آورد. قائد درباره پیامدهای آن نوشته: «ادامه چنین وضعی نیروهای منزوی‌شده فاشیست را به مقابله با رادیکالیسم چپ فرامی‌خواند و هر آنچه اروپای لیبرال بعد از جنگ دوم رشته بود پنبه می‌شد. نظام مستقر آلمان غربی با دو انتخاب روبه‌رو بود: افزایش فشار پلیسی و ادامه وضعیت فوق‌العاده و پرونده‌سازی و گزینش برای استخدام در دستگاه‌های دولتی؛ یا تن‌دادن به عضویت جوانان خواستار دگرگونی در حکومت، در نظر گرفتن سهمی از گوی و میدان برای آنها، و کمک به کاستن از شدت اعتراض‌ها با سهیم‌کردن مخالفان در امتیازهای حکومت‌کردن». سابینه فون دیرکه در فصل‌های مختلف کتابش به جنبش‌های اعتراضی و جذب‌شدن بخش‌هایی از آنها در ساختار قدرت و تأثیرگذاری آنها بر نهادهای سیاسی و اجتماعی آلمان در دوره مدنظر کتاب پرداخته است.

انسنس‌برگر از روشنفکران و نویسندگان مطرح آلمانی‌زبان است که در ایران هم آثاری از او منتشر شده است. دیرکه در یکی از فصل‌های کتابش به سراغ چند متن از او می‌رود. انسنس‌برگر در «حرف‌هایی کسل‌کننده درباره جدیدترین نوع ادبیات»، به فرهنگ ادبی آلمان غربی می‌پردازد و برخی موضوعاتی که او در مقاله‌اش طرح می‌کند، موضوع بحث‌های زیادی می‌شود. دیرکه می‌گوید هم‌زمان مقاله دیگری نیز به قلم کارل مارکوس میشل با عنوان «تاج گلی بر مزار ادبیات» منتشر شده بود که عمدتا مربوط به جنبش دانشجویان فرانسه بود. این دو مقاله در کنار هم نقدی بر روشنفکران ادبیات آلمان وارد می‌کردند و نقشی را که آنها به‌عنوان نیروهای اپوزیسیون در درون جامعه برای خود قائل بودند، زیر سؤال می‌بردند. میشل در مقاله‌اش ادبیات پیشتاز زمانه را نقد می‌کند و می‌گوید این نوع ادبیات تنها از نظر فرمی مترقی است اما به لحاظ محتوایی فاصله زیادی با واقعیت اجتماعی دارد و از این حیث «ادبیات آلمان غربی در دوره بعد از جنگ، حتی وقتی می‌کوشید ژستی انتقادی بگیرد، فقط به‌عنوان رشته‌ای اجتماعی مانند جادو و افسانه در روزگار گذشته کارکرد داشت». درحالی‌که آلمان در حال احیای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بود، ادبیات راهی دیگر را طی می‌کرد و انسنس‌برگر با طعنه این روند را این‌چنین توصیف می‌کند: «تمایل به جبران ورشکستگی تام و تمام رایش آلمان دست‌کم در وجهی روشنفکرانه؛ نیاز ظاهرا فوری به اینکه بار دیگر، بی‌توجه به جنایت‌های عظیم دسته‌جمعی، مردمی با فرهنگ قلمداد شوند»؛ و نیز: «شکلی از ضدیت با فاشیسم که دلش را خوش می‌کرد سلیقه‌اش بهتر از نازی‌هاست و ذهنیت دموکراتیک خویش را با خریدن آنچه نازی‌ها رو به انحطاط می‌خواندند، نشان دهد: تصاویری که در آنها چیزی قابل تشخیص نیست و شعرهایی که چیزی برای گفتن ندارند». دیرکه می‌گوید این دو مقاله در زمان انتشارشان، ۱۹۶۸، متهم به این شدند که مدعی‌اند ادبیات مرده است اما دیرکه می‌گوید این ادعا در این دو مقاله وجود ندارد، درعین‌حال وجه انتقادی مقاله‌ها در اینجاست که می‌گویند ادبیات و نویسندگان به‌عنوان «وجدان جمعی ملت آلمان» نهادینه شده‌اند اما در همان حال به‌عنوان نیروی سیاسی خنثی هستند. درواقع ادبیات نمرده اما بی‌فایده شده است و در وضعیت خاص آن دوره نمی‌توان برای آن کارکرد اجتماعی اساسی قائل بود.

دیرکه می‌گوید انسنس‌برگر روی‌گردانی جنبش دانشجویی از ادبیات به‌اصطلاح شیوا و زیبا به سود ژانرهایی کارآمد را تأیید می‌کرد، درعین‌حال به ادبیات نخبگان آلمان و جنبش دانشجویی نیز به همان اندازه رویکردی انتقادی داشت: «از جنبش دانشجویی انتقاد می‌کرد که هدفی نادرست، یعنی نسل مسن‌تر نویسندگان آلمان غربی، را نشانه گرفته است. پیشنهادش این بود که به جای این کار، دانشجوها توجه و نیروی انقلابی خود را به نهادهای فرهنگی معطوف کنند، زیرا مسئله به نظر انسنس‌برگر نه نوشته ادبی به خودی خود بلکه جذب آن در صنعت فرهنگ است. انسنس‌برگر توجه‌ها را به ساختارهای نهادی سلطه می‌کشاند و دانشجوها را به دگرگونی‌ای انقلابی در نهادهای فرهنگی فرامی‌خواند. انتقادش از حمله جنبش دانشجویی به نویسندگان مختلف دفاع از وضعیت موجود در عرصه ادبیات نبود. آنها باید در آنچه انسنس‌برگر برنامه سوادآموزی سیاسی برای آلمان می‌نامید، شرکت جویند و دست به استفاده از به‌اصطلاح ژانرهای ادبی کارآمد بزنند». به‌این‌ترتیب دیرکه می‌گوید نقد انسنس‌برگر مدعی این نبود که ادبیات مرده است، بلکه او معتقد بود که فقط بخشی از ادبیات که مدعی خیال‌پروری و خودمختاری است، مرده است. انسنس‌برگر در مقابل این آثار از ادبیات متعهد دفاع می‌کرد.

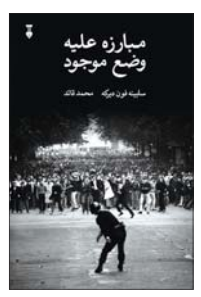

مبارزه علیه وضع موجود
سابینه فون دیرکه
ترجمه محمد قائد
نشر نو

نگاهی به روایت شکست در آثار بهاء طاهر

تاریخ و تروما

پیام حیدرقزوینی

شکست جنبش‌های ملی در کشورهای عربی و نیز شکست آنها در برابر اسرائیل برای چندین دهه به ترومای جمعی نویسندگان و روشنفکران عرب تبدیل شد. بهاء طاهر، نویسنده برجسته مصری، یکی از نویسندگانی است که به طور خاص در آثارش به روایت شکست پرداخته است. او البته شکست را تنها مختص به مصر یا کشورهای عربی نمی‌داند و مضمون شکست را به گونه‌ای طرح کرده که می‌توان آن را شکست جهان معاصر نامید.

بهاء طاهر در یکی از رمان‌هایش که با عنوان «عشق در تبعید» که با ترجمه رحیم فروغی به فارسی منتشر شده، به‌طور خاص به فلسطین و فاجعه صبرا و شتیلا توجه کرده است. او در گفت‌وگویی درباره این کتاب گفته بود: «این رمان سرگذشتی طولانی دارد، نوشتن آن ده سال یا بیشتر زمان برد، اما به شکل مداوم نمی‌نوشتم. پس از اتفاقات صبرا و شتیلا شروع کردم، از این قساوت به لرزه درآمده بودم، از این‌همه کشتار خشمگین و برآشفته بودم، اما با خودم گفتم اگر از تجربه‌ای که شاهدش نبوده‌ام و در آن مشارکتی نداشته‌ام بنویسم، سرهم‌بندی و مزورانه خواهد بود. بنابراین از نوشتن خودداری کردم. با وجود این، در درونم چیزی باقی ماند که پافشاری می‌کرد بنویسم و دینم را به این شهدا ادا کنم» (غروب روشنایی در واحه‌های مصر، ترجمه رحیم فروغی، روزنامه شرق).

«عشق در تبعید»، همان‌طورکه رحیم فروغی نیز در یادداشت ابتدایی ترجمه‌اش از این رمان اشاره کرده، تصویری دردناک از انسان و جهان است؛ تصویری که هر روز دردناک‌تر می‌شود، به‌سرعت به همه‌جای دنیا می‌رسد و انسان‌های بی‌شماری به تماشایش می‌نشینند. در چنین شرایطی گرچه رسانه‌ها و روزنامه‌ها به وقایع می‌پردازند و گروه‌ها و نهادهای حقوق‌بشری علیه خشونت بازتاب‌یافته در این تصویرها بیانیه می‌دهند و سخنرانی می‌کنند اما زخم‌ها و دردها هر روز بیشتر و بزرگ‌تر و عمیق‌تر می‌شوند. مترجم در بخشی دیگر از یادداشت ابتدایی‌اش درباره این رمان نوشته: «عشق در تبعید مسائل جهانی را در قالب رخدادها و درگیری‌های درونی افرادی از منطقه، کشور، دین، زبان و... مشخص بیان می‌کند. مسائلی که محورشان برخورد است، برخورد اندیشه، دین، مذهب، عقیده، سلیقه و قدرت. یکی خود را راه و حق می‌داند و دیگری را بیراه و ناحق و به شیوه‌هایی که خشونت بی‌پایان در یک سوی آن است، به حذفِ به گمان خودش ناحق، کمر می‌بندد».

«عشق در تبعید» را می‌توان روایت شکست و تبعید دانست. راوی این داستان در تبعید به سر می‌برد و آنجا این فرصت را پیدا می‌کند که به وضعیت خود و پیرامونش از منظری تازه بنگرد. عشق و علاقه او به روزنامه‌نگاری، وطن، همسر، عبدالناصر، فرزندان و به طور کلی نسبت به انسان دچار تلاطم و دگرگونی می‌شود. او در تبعید انسان‌هایی مختلف از کشورهای گوناگون و با نژادها و ادیان متفاوت می‌بیند و روایت‌هایی از آنها می‌شنود که به رغم برخی تفاوت‌ها، شباهت زیادی با سرگذشت مردم کشور خودش دارد. اینها انسان‌هایی‌اند که در کشورشان در حمایت از حق مردم از راه نوشتن، جنگیدن، توسل به قانون و... مبارزه کرده‌اند، شکنجه شده‌اند و تاوان داده‌اند و حالا در تبعید شکست‌خورده‌هایی هستند که برای نجات جهان تلاش می‌کنند.

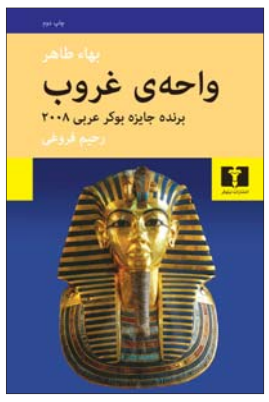

در بخشی از رمان «عشق در تبعید» که به کشتار صبرا و شتیلا مربوط است می‌توان از زبان یکی از شخصیت‌های داستان، عذاب ناشی از فاجعه را دید: «منتظر بودم چیزی این خفت و خواری را تغییر دهد. چیزی غیر از گلوله‌های توپ و تانک که شلیک می‌شدند و ویران می‌کردند، غیر از هواپیماهایی که بمباران می‌کردند، غیر از سربازان سالم اسرائیلی که در تلویزیون در صورت من می‌خندیدند و تیرباران‌های‌شان را به علامت پیروزی بالا می‌آوردند. در اردوگاه‌ها کودکان لخت می‌دویدند و مادران‌شان با دمپایی‌های پلاستیکی دنبال‌شان می‌کردند و در میان آلونک‌هایی که سقف‌شان بر دیوارهای‌شان سقوط کرده بود، به سر و صورت خودشان سیلی می‌زدند. آلونک‌ها، حالا در میان دودهای سیاه و دودهای سفید، تل‌هایی ویران از خاک و آجر و میلگردهای آهنی خمیده بودند».

«عشق در تبعید» در سال ۱۹۹۵ منتشر شد و اینکه تصویر روایت‌شده در رمان همچنان با وضعیت کنونی جهان و به طور خاص در غزه همخوان است، نشان می‌دهد که ما با تاریخی خون‌بار و پر از ستم روبه‌رو هستیم که ریشه‌هایش به دهه‌ها پیش بازمی‌گردد. بهاء طاهر در این رمان نشان داده که مصائب و ترومای این وقایع تا چه حد عمیق است و به طرز روزافزونی عمیق‌تر هم می‌شود. رمان «عشق در تبعید»، این وضعیت را از منظر روزنامه‌نگاری روایت می‌کند و به نوعی درباره روزنامه‌نگاری در زمانه بحران است. آزادی مطبوعات، روزنامه‌نگاران در خدمت قدرت، افرادی که روزنامه‌نگاری را پله‌ای برای رسیدن به قدرت می‌دانند، مسئولیت اجتماعی، نقش غول‌های رسانه‌ای و برجسته‌سازی و تحریف در رسانه‌ها، ازجمله مضامین این رمان هستند. بهاء طاهر همچنین به وضعیت روزنامه‌نگارانی پرداخته که نوشتن و اطلاع‌رسانی رخدادهای این دوران برای آنها گاه از نجات جان انسان‌ها در جنگ دشوارتر است؛ روزنامه‌نگارانی که انجام وظیفه و تعهد اجتماعی آنان، به جای پاداش گاه با زندان، تبعید و مهاجرت مواجه می‌شود. بهاء طاهر به نسلی از نویسندگان مصر تعلق دارد که دوره‌ای پرتب‌وتاب از تاریخ این کشور را تجربه کرده‌اند و این تجربیات در میان این نسل از نویسندگان مصری مشترک است، بهاء طاهر در دوره دانشجویی خود از فعالان انقلاب مصر بود و ازاین‌رو است که کتاب مطرح او، «واحه غروب» تا این حد با تاریخ و سیاست پیوند خورده است. این نویسنده، هم‌زمان با انقلاب مصر به دانشگاه رفت و مانند بسیاری از هم‌نسلان خود در آن دوره با آرمان‌گرایی و شور انقلابی به دنبال تغییر در اوضاع کشورش بود.

بخش عمده‌ای از «واحه غروب» براساس ماجرایی واقعی نوشته شده و ازاین‌رو است که رمان در مرز میان تاریخ و ادبیات قرار دارد. نویسنده برای آنکه رمان به روایت وقایع تاریخی بدل نشود، تدابیری در نظر گرفته که آن را به قالب ادبیات درمی‌آورد. جغرافیای وهمناک و اشباحی که به رمان احضار شده‌اند، نیروی تخیل را در رمان به کار می‌اندازد، درعین‌حال که رمان روایت خطی و سرراست از تاریخ به دست نمی‌دهد و سعی دارد هرچه بیشتر عصاره‌ای از وقایع را به قالب ادبیات درآورد و به‌این‌ترتیب از بازنمایی صرف واقعیت یا بازتاب وقایع تاریخی دوری کند. این تسلط البته به ویژگی‌های بهاء طاهر برمی‌گردد که هم رمان‌نویس و هم دانش‌آموخته تاریخ است و ازاین‌رو با دستِ باز و تسلط بر تاریخ، بُرش‌هایی از تاریخ قدیم را به رمان‌هایش می‌آورد و روایتی معاصر از وقایع تاریخی ارائه می‌دهد. مترجم «واحه غروب» نیز معتقد است «بهاء طاهر به‌خوبی از پس این قضیه برآمده که نه تاریخ را قربانی ادبیات کند و نه ادبیات را قربانی تاریخ. بهاء طاهر توانسته در مرزی قدم بردارد که حق رمان ضایع نشود». بهاء طاهر برای نوشتن این رمان از منابع تاریخی زیادی هم استفاده کرده، باوجوداین واقعیت‌های تاریخی در دل روایت داستان جای گرفته‌اند و در ادامه قصه راه خود را رفته است.

بحران و هویت تاریخی

شرق: اگرچه غاده السمان در ایران عمدتا به‌عنوان شاعر شناخته می‌شود، اما او نویسنده داستان‌ها و رمان‌هایی است که از قضا این آثار او در ادبیات جهان عرب شهرت بیشتری دارند. «بیروت ۷۵» اولین رمان این نویسنده است و او با همین کتاب نشان داده که داستان‌نویسی صاحب‌سبک و چیره‌دست است. غاده السمان در این اثر تصویری از بیروت در آستانه جنگ داخلی به دست داده و انتشار آن چند سال پیش از شروع جنگ داخلی سبب شد که بعضی منتقدان آن را به‌نوعی پیشگویی این رویداد بدانند.

مهاجرت، فقر و محرومیت و فساد نهفته در بیروت و نیز ساختار نابرابر و مناسبات طبقاتی این شهر ازجمله مضامینی است که در «بیروت ۷۵» مورد توجه نویسنده بوده‌اند. غاده السمان همچنین به مسئله زنان در جهان عرب و به‌طور کلی سرکوب و استثمار مضاعف زنان هم توجه کرده و این هم یکی دیگر از دلایل اهمیت این رمان است.

سال ۷۵، سال شروع جنگ داخلی لبنان است که پانزده سال این کشور را به بحرانی عمیق دچار کرد. سمیه آقاجانی، مترجم این اثر، در بخشی از مقدمه‌اش درباره این رمان نوشته: «غاده السمان بیروت بحران‌زده را در ماه‌های پیش از آغاز جنگ به تصویر می‌کشد، بیروتی که شکاف طبقاتی، تنگدستی و تعصبات قبیله‌ای بشکه باروتی از آن ساخته که هر دم بیم ترکیدنش می‌رود. از این‌رو، بسیاری از سخن‌سنجان عرب، رمان بیروت ۷۵ را پیشگویی جنگ داخلی لبنان دانسته‌اند. غاده السمان خود در چندین جای رمان از به خون کشیده‌شدن بیروت در آینده‌ای نزدیک خبر می‌دهد». «بیروت ۷۵» پنج شخصیت محوری دارد که هریک در بیروت به بحرانی دچار شده‌اند. غاده السمان در روایتش تصویری از بحران‌های انسان معاصر عرب در جوامع سنتی و به‌ظاهر مدرن عربی ارائه داده است: «از نگاه غاده السمان، بیروت همچون همه شهرهای بزرگ دنیا بهشت فرادستان است و دوزخ فرودستان. سرنوشت جوانانی چون یاسمینه و فرح شوم است، چراکه با دست خالی می‌خواهند در این شهر به شهرت و پول برسند. یاسمینه که از دمشق به بیروت می‌آید، این شهر را مهد آزادی می‌بیند. این نماد زن عرب خواهان تغییر زندگی‌اش در جامعه عربی است، اما هم هویت اجتماعی خود را به فراموشی می‌سپارد و هم هویت تاریخی‌اش را. او پایگاه طبقاتی و جنسیتش را در جامعه مردسالار عربی -جامعه‌ای که زن را اثیری یا لکاته می‌بیند- نادیده می‌گیرد و با جوان لبنانی ثروتمندی به بزم اکتشاف می‌نشیند و به کام سرنوشتی شوم می‌افتد. پرسش نویسنده این است: سرنوشت یاسمینه میوه تلخ دوزخ دمشق است یا بهشت بیروت؟». در بخشی از رمان «بیروت ۷۵» می‌خوانیم: «او پیش راننده نشسته بود و دختر بغل‌دستش روی صندلی کنار پنجره. مادر دختر، گریان و بی‌تاب، با او خداحافظی کرد. دختر، که انگار از دست مادر به تنگ آمده بود، نگاهی به راننده انداخت بلکه زودتر حرکت کند. فرح یاد مادرش افتاد. آه که چقدر از لحظه خداحافظی بدش می‌آمد، آن دم که واژه‌های سنگین و چسبناک همچون کندر تف‌شده بر زبان می‌آیند. مادرش هیچ‌گاه نمی‌گریست؛ با دست‌های زبرش، که همیشه آغشته به خاک کشتزار بود، چهره‌اش را می‌پوشاند. دلش که پر می‌شد هم همین کار را می‌کرد. بعد آرام می‌نالید، بی‌آنکه اشکی بریزد. فرح ناله مادر را بدشگون می‌دانست. شاید برای همین بی‌خداحافظی گریخته بود! نامه سفارش پدر به نیشان، آشنای پولدارشان در بیروت، پشت و پناهش خواهد شد. نکند نامه را گم کرده باشد؟ برای صدمین بار، دستش را به جیب برد و روی آن کشید. ناگهان یادش آمد فراموش کرده ساعت زنگ‌دارش را بیاورد و درِ گنجه را قفل کند. فراموش کرده بود یا نه؟ نمی‌داند. خیالش آسوده نیست. همیشه همین‌طور است. گاهی دیر سر کار می‌رسد، چون وسط راه یادش می‌افتد که فراموش کرده درِ گنجه‌اش را قفل کند. تمام راه دمشق تا دوما را برمی‌گردد که در را قفل کند، ولی می‌بیند آن را قفل کرده است! همیشه گمان می‌کند درِ گنجه‌اش را نبسته. وقتی برمی‌گردد، می‌بیند آن را دوقفله کرده است. آخر چرا برای قفل‌کردن آن گنجه این‌همه جوش می‌زند، با اینکه خوب می‌داند چیزی در آن نیست که کسی را به سوی خود بکشد؟».

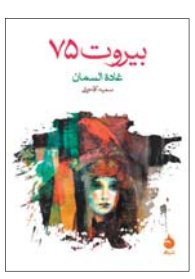

بیروت ۷۵
غاده السمان
ترجمه سمیه آقاجانی
نشر ماهی

از غاده السمان آثار دیگری هم به فارسی ترجمه شده که «دانوب خاکستری» با ترجمه نرگس قندیل‌زاده یکی از آنهاست. «دانوب خاکستری»، مجموعه‌داستانی است که از شش قصه تشکیل شده که با انتخاب مترجم در این کتاب گردهم آمده‌اند. سه داستان «دانوب خاکستری»، «حریق آن تابستان» و «ساعت دوزمانه و کلاغ» از مجموعه‌داستانی با نام «کوچ لنگرگاه‌های قدیمی» که در سال ۱۹۷۳ منتشر شد، انتخاب شده‌اند. سه داستان دیگر کتاب با نام‌های «لکه‌ای نور بر صحنه»، «لیلا و گرگ» و «ای دمشق» هم از کتاب «شام غریبان» انتخاب شده‌اند که در سال ۱۹۶۶ منتشر شده است. در داستان‌های «دانوب خاکستری» نیز جهان شاعرانه داستان‌های غاده السمان دیده می‌شود. مترجم کتاب در بخشی از مقدمه‌اش درباره داستان‌های این مجموعه نوشته: «پنج زن و یک مرد راوی‌اند که گاه از یک کشور عربی مشخص و گاهی فقط از کشوری عربی آمده‌اند تا از دل‌مشغولی‌های‌شان بگویند: هویت، تعلق، وطن، شکست ۱۹۶۷، زنانگی پرانرژی و سرکوب‌شده، مرز واهی واقعیت و خیال، تفاوت دنیاها و... اما نویسنده‌ای که دانش‌آموخته ادبیات انگلیسی است، از کودکی زبان فرانسه را از پدر فرهیخته‌اش آموخته و درباره تئاتر پوچی رساله نوشته است، دغدغه مهم دیگری هم دارد و آن همگامی با قافله فکر و فرهنگ جهان است.

عطف

آوردگاه اهریمنان

شرق: «عصر انحطاط» سفرنامه‌ای تاریخی است که که نشان می‌دهد کلیسا و مسیحیان چگونه به نابودی جهان یونان و روم باستان دست زدند. این کتاب مشخصا بر روی تهاجم مسیحیت تمرکز کرده و تاریخچه‌ای است تکه‌تکه که با شتاب پهنه‌های وسیع زمانی و جغرافیایی را درمی‌نوردد. «عصر انحطاط» با عنوان فرعی نابودی جهان یونان و روم باستان به دست مسیحیان متقدم، توسط کاترین نیکسی نوشته شده و اخیرا با ترجمه مهدی نصراله‌زاده در نشر بیدگل منتشر شده است.

کاترین نیکسی روزنامه‌نگار و نویسنده بریتانیایی است که دلیل اصلی شهرتش همین کتاب «عصر انحطاط» است. او در خانواده‌ای مذهبی متولد شد. مادرش راهبه و پدرش راهب بود و به این ترتیب، نیکسی علاقه زیادی به جهان کلاسیک پیدا کرد. او در دانشگاه کمبریج به تحصیل پرداخت و سپس به‌عنوان روزنامه‌نگار در نشریه تایمز مشغول به کار شد. او تاکنون برنده جایزه انجمن سلطنتی ادبیات و جایزه کتاب موریس دی شده است.

نیکسی در «عصر انحطاط» تغییرات فرهنگی و مذهبی را که با ظهور مسیحیت در امپراتوری روم رخ داد، به‌ویژه تخریب معابد، هنر و ادبیات بررسی می‌کند. او در مقدمه‌اش نوشته که این کتاب به جای آنکه سفرنامه‌ای در میان مکان‌های واقعی باشد، به نوعی سفرنامه تاریخی تبدیل شده است. این کتابی است که در کل پهنه روم سفر کرده، در مکان‌ها و زمان‌های معینی که حائز اهمیت هستند درنگ می‌کند. نویسنده می‌گوید مانند هر سفرنامه دیگری، هریک از مکان‌هایی که در این سفرنامه مورد توجه قرار گرفته‌اند، انتخابی شخصی و به یک معنا قابل بحث است. در توضیحات خود کتاب درباره این موضوع آمده: «آنچه این کتاب را به‌عنوان کتابی شخصی و، من‌غیرمستقیم، شرح‌حال‌نگارانه از جهاتی جالب توجه می‌سازد، بیانِ صریح-خام، جانب‌دارانه-یک‌طرفه، مدافعه‌گرانه-توجیه‌گرانه و غیورانه-متعصبانه دیدگاه بالا و بسط آن با لحنی ستیهنده و گاه حتی عصبی است، آن‌هم به وسیله فردی غیرمتخصص، اما علاقه‌مند و البته بسیار پرانگیزه، و به مدد مجموعه‌ای محدود و گزینش‌شده از فکت‌ها و حکایت‌های تاریخی. در سنتی که ادوارد گیبون فاضل‌ترین و فصیح‌ترین نماینده آن است، کاترین نیکسی، نویسنده کتاب، با فرض‌گرفتن نگرش گیبونی، آن دوره، و مشخصا مسیحیت اولیه را، نقطه آغاز انحطاط فراگیری می‌داند که... بیش از هزار سال گریبان‌گیر مغرب‌زمین شد و تازه در عهد رنسانس بود که غرب در بازگشت به خاستگاه‌های پاگانش در یونان و روم باستان توانست خودش را از نو بیابد و برگ تازه‌ای در دفتر تاریخ بگشاید».

نیکسی در این کتاب پالمیرای اواسط دهه ۳۸۰ میلادی در شرق امپراتوری روم را به‌عنوان نقطه آغازی برای تحولات بعدی انتخاب کرده است؛ چراکه به اعتقاد او آنجا بود که خشونت پراکنده علیه معابد قدیمی آهسته‌آهسته شدت گرفت و به چیزی بسیار جدی‌تر تبدیل شد: «منتها می‌توانستم حمله‌ای به یک معبد قدیمی‌تر یا جدیدتر را نیز به‌عنوان نقطه آغاز انتخاب کنم. به همین دلیل است که از تعبیر نقطه آغازی، و نه از نقطه آغاز به شکل قطعی و مطلق، استفاده کرده‌ام. همچنین، آتن حوالی سال ۵۲۹ میلادی را به‌عنوان یک نقطه پایان انتخاب کرده‌ام منتها مجددا می‌توانستم به همین ترتیب شهری را انتخاب کنم که از حیث جغرافیایی به مراتب شرقی‌تر است، شهری که ساکنانش، وقتی در تغییر دین و درآمدن به کیش مسیحیت اهمال کردند، قتل‌عام شدند...».

عصر انحطاط
کاترین نیکسی
ترجمه مهدی نصراله‌زاده
نشر بیدگل